



درس خارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: مقصد اول - اوامر

تاریخ: ۱۲/اسفند/۱۳۹۴

موضوع جزئی: اجزاء - مقدمه - مطلب سوم - (مفردات عنوان بحث)

مصادف با: ۲۲ جمادی الاولی ۱۴۳۷

کلام محقق خراسانی در معنای «یقتضی»

جلسه: ۷۴

سال هفتم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

در بحث از توضیح عناوین بحث بیان شد که منظور از کلمه «علی وجهه» به معنای اتیان به مامور به با تمام خصوصیات و شرایط معتبر، اعم از شرایط عقلی و شرایط شرعی، می باشد. در مورد کلمه «یقتضی» نیز بیان شد که یقتضی به دو معنا می باشد؛ یکی به معنای علیت و سببیت و مؤثریت و دیگری به معنای دلالت و کاشفیت. ولی همانطور که در مسئله اجزاء بیان شد، اگر اجزاء نسبت به امر به خود آن شی مقصود باشد، یقتضی به معنای علیت و سببیت است. ولی اگر اجزاء را نسبت به امر واقعی اولی در نظر بگیریم به معنای دلالت و کاشفیت می باشد.

کلام محقق خراسانی در معنای «یقتضی»

ایشان می فرمایند: می توانیم «یقتضی» را چه در صورت اول و چه در صورت دوم به معنای «یسبب و یؤثر» بدانیم. اینطور نیست که اقتضا در یک صورت به معنای سببیت و مؤثریت و در صورت دیگر به معنای کاشفیت و دلالت باشد. بیان ذلک: در صورت اول مسئله، بحث این است که اتیان به مامور به علی وجهه نسبت به خود آن امر سبب اجزاء می باشد یا خیر؟ یعنی وقتی امر به نماز با وضو شد و مکلف نماز را با وضو و با تمام شرایط معتبر انجام داد؛ اتیان نماز با همه اجزاء معتبر، سبب سقوط امر صل مع الوضو می باشد یعنی سبب برای عدم اعاده و قضا و به عبارت دیگر «یقتضی الاجزاء یعنی مسبب الاجزاء».

اما در صورت دوم یعنی اتیان به مامور به علی وجهه نسبت به امر دیگر، محقق خراسانی درصدد است یقتضی را به معنای یسبب و یؤثر معنا کند و معنای یکشف را در آن نفی کند؛ لذا عنوان بحث را «الاتیان بالشی» قرار دادند، در مقابل صاحب فصول که عنوان بحث را «الامر بالشی» قرار دادند، طبق نظر محقق خراسانی بحث در جایی است که کسی مامور به، به امر ثانوی را اتیان کرده باشد مثل نماز با تیمم و بعد از رفع اضطرار و دسترسی به آب شک کند که آن عمل، مجزی از امر واقعی اولی می باشد یا نه؟ یعنی عمل مکلف، مجزی از امر به نماز مع الوضو می باشد یا نه «هل یقتضی الاجزاء بالنسبة الی الامر الاولی الواقعی؟».

توضیح مطلب: عنوانی که محقق خراسانی برای بحث بیان نمودند عبارت بود از «الاتیان بالمامور به علی وجهه یقتضی الاجزاء فی الجملة». طبق بیان ایشان اتیان به مامور به یک عمل است که واقعیت خارجی دارد و در مباحث الفاظ داخل نمی شود بر

خلاف بیان صاحب فصول که عنوان بحث را « الامر بالشی یقتضی الاجزاء » قرار دادند که طبق بیان ایشان این بحث، جزء مباحث الفاظ می باشد.

محقق خراسانی می فرماید: اتیان یک واقعیت و یک حقیقت خارجی است و ضمیری که در یقتضی وجود دارد به اتیان باز می گردد. با توجه به این مطلب اقتضاء می تواند به معنای سببیت باشد اگر عنوان بحث عنوانی باشد که صاحب فصول اختیار کرده، « یعنی الامر بالشی یقتضی الاجزاء ام لا » چون امر از مقوله الفاظ است و ناچاریم « یقتضی » را به معنای « یدل و یکشف » بدانیم، زیرا در این صورت از صیغه امر بحث می کنیم که صیغه امر « یدل و یکشف از کفایت هذا العمل او لا؟ ». ولی وقتی پای لفظ امر و صیغه امر در کار نیست، بلکه مسئله اتیان و عمل مطرح است، می توانیم بگوییم یقتضی به معنای سببیت است منتهی تفاوتی که باصورت اول دارد در این است که منشاء اقتضاء در صورت اول عقل است و لکن در صورت دوم دلیل لفظی است.

در صورت اول که بحث از اجزاء نسبت به امر به خود آن شیء است اقتضا به معنای سببیت است و حاکم به آن نیز عقل است مانند اینکه امر واقعی اولی به نماز با وضو شده و مکلف نیز نماز با وضو همرا با تمام خصوصیات و شرایطش را اتیان می کند. حال آیا اتیان به نماز با وضو با تمام شرایط، سبب اجزاء و عدم لزوم اعاده می گردد یا خیر؟ در اینصورت این عقل است که می تواند حکم کند به لزوم یا عدم لزوم اعاده؛ زیرا عقل با مقایسه امر و مامور به محقق شده در خارج می گوید: این عمل مطابق خواسته مولا بوده یا نبوده و اگر مطابق خواست مولا بود دیگر نیازی به اعاده ندارد.

در صورت دوم حاکم به مسئله لفظ و دلیل لفظی است منتهی سببیت همان سببیت است. یعنی شارع ابتدا امر به نماز با وضو کرده سپس فرموده: اگر دسترسی به آب نداشتید، نماز با تیمم بخوانید و مکلف بخاطر فقدان آب، تیمم کرده و نماز با تیمم خوانده، یعنی مکلف اتیان به مامور به، به امر واقعی ثانوی کرده. حال بحث این است که آیا اتیان به امر واقعی ثانوی سببیت برای اجزاء از امر اولی واقعی دارد یا خیر؟ آیا سببیت برای عدم لزوم اعاده و قضا دارد یا خیر؟ (اینکه بگوییم سببیت دارد یا ندارد مسئله دیگری است که فعلا در مقام اثبات یا نفی آن نمی باشیم بلکه می خواهیم بگوییم اگر ما اقتضاء را به معنای سببیت معنا کنیم اشکالی پیش می آید یا خیر؟)

محقق خراسانی می فرماید: خیر، زیرا اتیان به مامور به از مقوله لفظ نمی باشد بلکه اتیان دستور مولا، یک عمل خارجی است و عمل خارجی می تواند سببیت داشته باشد؛ لذا در مورد اتیان مامور به می توانیم بگوییم: سببیت دارد برای اجزاء ولی حاکم به سببیت در این فرض دیگر عقل نیست بلکه حاکم به سببیت لفظ است. یعنی این سببیت، تابع دلالت دلیل است. اگر دلیل دلالت کند این سببیت می باشد و اگر دلیل لفظی دلالت نکند این سببیت نیست.

به عبارت دیگر: وقتی به دلیل « التراب احد الطهورین یکفیک عشر سنین » رجوع شود، اگر از این روایت اجزاء استفاده شود ناشی از آن عمل خارجی است. یعنی اگر ما گفتیم عمل مجزی است، بدین معناست که اتیان به این مامور به کفایت می کند از اتیان به مامور به، به امر واقعی اولی. البته خود دلیل لفظی سببیت ندارد، بلکه سببیت به خاطر اتیان مامور به است، منتهی از دلیل استفاده می شود که آن عمل سببیت برای اجزاء دارد؛ پس یقتضی را حتی در صورت دوم می توانیم به معنای سببیت بدانیم و بگوییم اقتضا همه جا به معنای سببیت است.

لذا می‌گوییم: سببیت در هر دو صورت وجود دارد، ولی در صورت اول حاکم به سببیت عقل است و در صورت دوم حاکم به سببیت لفظ است. یعنی عقل خودش نمی‌تواند این سببیت را استفاده کند و ما با استفاده دلیل لفظی می‌گوییم اتیان به «صلاة مع التیمم سبب لعدم لزوم اعاده الصلوة بالوضوء». لذا یقتضی در مجموع به معنای یؤثر و اقتضا به معنای سببیت است.

نتیجه

در هر صورت با اینکه در صورت دوم پیرامون اوامر اضطراری و ظاهری بحث می‌کنیم که آیا اتیان به مامور به در این اوامر مجزی از اتیان به مامور به، به امر واقعی اولی است یا نه، اما به هر حال در هر دو، یقتضی به معنای سببیت است. هر چند منشاء سببیت در یک صورت عقل و در یک صورت دلیل لفظی است.

ضرورت شتاب در برطرف کردن زشتی‌های درونی

قال امیرالمومنین: «أرجى الناس صلاحاً من إذا وقف على مساوئه سارع إلى التحوّل عنها».

امیدوارترین مردم از نظر صلاح و اصلاح نفس کسی است که اگر به بدیهای خودش آگاه شد در برطرف ساختن آن شتاب کند. همه انسانها با دقت و تامل در خود بهتر می‌توانند بدی‌های خودشان را تشخیص دهند. کسی که از خودش غافل است و حتی بدی‌های خود را خوبی قلمداد می‌کند نمی‌تواند خود را اصلاح کند. مثلاً کسی که انسان خشمگین و عصبانی است و دیگران از خشم او می‌ترسند، و به جای اینکه این خصلت را یک خصلت زشت ببیند از آن به عنوان یک امتیاز یاد میکند، این شخص انسان غافلی است و مانند شخصی است که بدنش را عفونت در بر گرفته ولی خودش خبر ندارد.

ولی اگر انسان در خود تامل کند به راحتی می‌تواند عیوب خود را برطرف کند. وقتی به خودمان رجوع کنیم به راحتی می‌فهمیم که چه صفات خوب و بدی در نفس خود داریم، حسادت داریم یا نداریم، جمله‌ای که گفتیم از روی حسادت بود یا قصد خیر در آن بود. از صبح تا شب اگر در اعمال خود دقت کنیم بهتر از هر کسی خاستگاه اعمال و رفتارمان را پیدا می‌کنیم. آیا در فلان موقعیت فخر فروشی داشتیم یا نه، یا روحیه استکباری داشتیم یا نداشتیم، دچار کبر شده‌ایم یا نه، کبر غولی است در انسان که انسان را بیچاره می‌کند تا جایی که مستکبر امید به رحمت خدا نمی‌تواند داشته باشد. کسی که خودش را برتر از دیگران می‌داند یا به گمانش همه از او هر جهت از او پایین ترند مغضوب خداست. گاهی می‌رود برای اینکه دیده شود و گاهی نمی‌رود برای اینکه باز هم مورد توجه قرار بگیرد. این مواردی است که باید در موردش توجه شود، زیرا این اعمال همه بستری است برای صفاتی که در نفس ما می‌باشد و باید بررسی شود که منشاء این اعمال و رفتار چیست؟

با توجه به مطالبی که گفته شد تردیدی نیست که انسان اعرف نسبت به حال خودش نسبت به دیگران است، البته به شرط اینکه به خودش رجوع کند و خوبی‌ها و بدی‌هایش را بشناسد. کسی که بدی‌های درونی خودش را بشناسد و با شتاب در صدد رفع آنها بر بیاید او امیدوارترین مردم به اصلاح نفس است. اصلاح نفس به ظاهر اعمال نیست، بلکه اصلاح نفس یک مجاهدت مستمر، طولانی و خستگی‌ناپذیر می‌خواهد. جایی که انسان سر دو راهی است و جایی که پای منیت و خودخواهی در کار است جایی که از خودش باید بگذرد، تصمیمی که انسان می‌گیرد مهم است.

انسان خودش می تواند متوجه شود که چه بدیهایی دارد. به نظر امیرالمومنین (ع) کسی می تواند امیدوار به اصلاح خود باشد که بدیهای خودش را بشناسد و در صدد رفع آنها بر بیاید و برای برطرف کردن آنها شتاب و عجله نکند. زیرا اگر شتاب و عجله نکند رسوخ در نفس پیدا می کند و برطرف کردنش کار سختی است.

«الحمد لله رب العالمین»